



کیستی که من این گونه

به اعتماد

نام خود را با تو می گویم

کلید خانه ام را در دستت می گذارم

نان شادی هایم را با تو قسمت می کنم

کیستی که من، اینگونه به جد

در دیار رؤیاهای خویش

با تو درنگ می کنم؟

کیستی که من جز او

نمی بینم و نمی یابم

دربای پشت کدام پنجره ای؟

که اینگونه شایدهایم را گرفته ای

زندگی را دوباره جاری نموده ای

پر شور، زیبا و روان

دنیای با تو بودن در اوج همیشه هایم

جان می گیرد

و هر لحظه تعبیری می گردد از

فردایی بی پایان

در تبلور طلوع ماهتاب

باعبور از تاریکی های سپری شده...

کیستی ای مهربان ترین؟